

نقش طبقه متوسط در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مسعود موسوی شفاائی^۱
حجر اردستانی^۲

چکیده: از مدرنیزاسیون پهلوی‌ها به‌خصوص پهلوی دوم به این سو، قشرهایی در صورت‌بندی اجتماعی ایران ظهور کردند که به تسامح طبقه متوسط و به بیانی دقیق‌تر شئون متوسط جدید نامیده می‌شوند. این طبقه دارای موجودیت، سبک زندگی و مطالبات خاص خود است که هر چه این اقتضانات بیشتر مطمح‌نظر نخبگان سیاسی و تصمیم‌سازان عرصه سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه قرار بگیرد، پویای توسعه تسهیل و سیاست خارجی کارآمدتری را در پی دارد. دغدغه اصلی این مقاله تبیین رابطه بین سیاست خارجی و طبقه متوسط از منظر اهمیت طبقه متوسط خواهد بود. لذا پرسش اصلی مقاله این‌گونه مطرح می‌شود که: طبقه متوسط جدید چه الزاماتی را بر سیاست خارجی کشور تحمیل می‌کند؟ و هر یک از دولت‌های پس از جنگ با این الزامات چگونه مواجه شده‌اند؟ در پاسخ به پرسش فوق‌الذکر این فرضیه مطرح می‌شود که: هرگاه علائق و منافع طبقه متوسط در سیاست خارجی ایران پس از جنگ لحاظ شده پویای توسعه تسهیل و راه پیشرفت کشور هموارتر بوده است و هرگاه دولت‌ها بدان بی‌توجه بوده‌اند سیاست خارجی وضعیت نامطلوب‌تری را به‌خصوص از نظرگاه توسعه تجربه کرده است. این مقاله همچنین برای نشان دادن اهمیت گروه‌های اجتماعی داخلی در سیاست خارجی کشورها و در بخش نظری از نظریه رئالیسم نوکلاسیک، به‌خصوص آرای رایپسمن بهره خواهد جست. این نوشته همچنین به لحاظ روش‌شناسی از نوع مطالعه تحلیلی می‌باشد که در آن برای جمع‌آوری اطلاعات از روش اسنادی-کتابخانه‌ای استفاده شده است.

واژگان کلیدی: جمهوری اسلامی، طبقه متوسط جدید، سیاست خارجی، توسعه، وبر، رایپسمن، رئالیسم نوکلاسیک

۱. عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت‌مدرس

(shafae@modares.ac.ir)

۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۵/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۲۲

فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۳، صص ۲۳۷-۲۶۳

مقدمه

طبقه متوسط از مهم‌ترین اقشار اجتماعی در کشورهای توسعه یافته به حساب می‌آید. اگر در انقلاب صنعتی و مراحل اولیه مدرنیزاسیون طبقه کارگر چرخ‌های تولید را به گردش درمی‌آورد، امروزه طبقه متوسط هم تولید می‌کند و هم مصرف؛ تولید فکر و مصرف محصول. به بیانی خالی از ارزش، سرمایه‌داری جایگاهی دقیق برای اقشار و شئون متوسط در نظر گرفته، جایی که هر دو کارویژه به استحکام، گسترش و حرکت رو به جلو سیستم کمک می‌کنند. از این جهت است که طبقه متوسط قشری مهم و کاربردی در کشورهای صنعتی قلمداد می‌شود. در کشورهای در حال توسعه اما اوضاع تاحدودی متفاوت است. از آنجایی که توسعه مفهومی تک بعدی نیست نسبتی که اقشار متوسط این کشورها با حکومت برقرار می‌کنند، بسته به میزان توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوت است. به بیانی دیگر میزان بهره‌مندی دولت از ظرفیت‌های طبقه متوسط با پویای توسعه نسبتی معنادار را تجربه می‌کند.

اگر طبقه متوسط را از منظری که آمد یک متغیر درونی در نظر بگیریم، نظام بین‌الملل و حوزه روابط خارجی مهم‌ترین متغیر بیرونی به‌خصوص برای کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود و نیز اگر بپذیریم که مسیر توسعه بدون روابط خارجی کارآمد میسر نیست، آنگاه پای محیط داخلی به میان می‌آید. سیاست خارجی یک کشور وقتی کارآمد است که بتواند منابع، ظرفیت‌ها، امکانات و فرصت‌ها را از داخل در راستای تعامل یا تقابل خارجی و از بیرون در راستای منافع ملی استخراج کرده و به کار ببرد. به بیانی دقیق‌تر تعامل در مفهوم سیاست خارجی درونی شده و آن را به نقطه‌ای تبدیل کرده که هرچه اتصال‌هایش دقیق‌تر و کاربردی‌تر صورت گرفته باشد مسیر توسعه هموارتر و منافع ملی بیشتر تأمین می‌گردد. در شرایط عادی، اقشار مختلف از تشکل خاصی که تقاضا و خواست‌های معینی را مطرح کند برخوردار نیستند، ولی گروه‌هایی از مردم براساس یک سلسله منافع و علایق مشترک به یکدیگر پیوند داده می‌شوند که این امر ممکن است به ایجاد یک گروه ذی‌نفع منجر شود و این گروه‌ها عملکردهای دولت را تحت تأثیر خود قرار دهند (Moore, 1974: 191).

این پژوهش ملهم از برداشت اقتصادی از طبقه متوسط و در عین حال با تکیه بر مفهومی وبری از طبقه متوسط (تمایز و تشخیص براساس شأن اجتماعی در کنار عوامل اقتصادی)، درصدد توضیح این امر است که هر گاه مطالبات طبقه متوسط در سال‌های پس از جنگ تحمیلی در فضای سیاست خارجی بازنمایی داده شد، این فضا با سمت و سوی توسعه‌گرایی، رویکردهای واقع‌بینانه‌تر و عقلانی‌تری به خود گرفت. همچنین این مقاله درصدد بیان این موضوع است که اگر سیاست خارجی در راستای علایق، منافع و

اقتضائات این قشر تنظیم نشود، آسیب‌ها و تهدیدهایی متوجه اقشار فوق‌الذکر و به تبع آن پویش‌های توسعه و کشور خواهد شد.

مقاله حاضر در پنج بخش سازمان‌دهی شده است. بخش اول به تعریف دو مفهوم اساسی پژوهش یعنی؛ طبقه متوسط جدید ایران و سیاست خارجی توسعه‌گرا اختصاص داده شده است. از آنجایی که این دو مفهوم پرکاربردترین اصطلاحات این مقاله هستند و نیز تعریف مفهومی مثل طبقه متوسط چالش‌زا و مناقشه‌انگیز است هدف از این بخش آن است تا مشخص شود هرگاه در طول این نوشته سخن از دو مفهوم فوق‌الذکر می‌رود منظور چیست؟ و نگارنده کدام قرائت از مفاهیم را برگزیده است.

بخش دوم مقاله به مبنای نظری اختصاص داده شده است. این بخش ابتدا به ارتباط بین سطح داخل و سیاست خارجی در متون روابط بین‌الملل می‌پردازد. این بخش از آن جهت حائز اهمیت است که طبقه متوسط یک متغیر داخلی محسوب می‌شود و لازم است تمهیدی نظری برای برقراری ارتباط بین سطح داخل و خارج اندیشیده شود. بخش دوم ادبیات نظری به رئالیسم نوکلاسیک در کلیت آن می‌پردازد و بخش سوم آن با بررسی اندیشه‌های متفکر نوکلاسیک یعنی رایپسمن به پایان می‌رسد. رایپسمن از آن جهت انتخاب شده که بیش از هر رئالیست دیگری به نیروهای داخلی و تأثیر آن‌ها در سیاست خارجی پرداخته است. در خلال بررسی آرای رایپسمن بخش‌ها و نکاتی از تفکر وی که برای این پژوهش راهگشا هستند معرفی خواهند شد.

در بخش سوم با ارائه آمار نشان خواهیم داد که رشد طبقه متوسط و درجه توسعه‌یافتگی کشورها نسبت مستقیم دارند. این بخش با تمرکز بر کشورهای در حال توسعه و قدرت‌های نوظهوری نظیر هند و چین نشان می‌دهد که فرضیه مقاله حاضر پیشتر در کشورهایی که دغدغه توسعه داشته‌اند به اثبات رسیده و هیچ‌کدام آن‌ها بدون رشد و تمرکز بر اقشار متوسط‌شان به توسعه نرسیده‌اند و یا بالعکس؛ توسعه همواره با رشد طبقه متوسط همراه است. بخش چهارم مقاله که مقدمه‌ای بر بدنه اصلی بحث به حساب می‌آید ترکیب طبقه متوسط در ایران به‌خصوص از دیدگاه برخی اندیشمندان داخلی را در دستور کار خود قرار داده است. بخش پنجم به بررسی سیاست‌های دولت‌های پس از جنگ از منظر منافع طبقه متوسط خواهد پرداخت. این بخش به بررسی دولت‌های هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد می‌پردازد. مقاله پیش رو گفتار خود را با نتیجه‌گیری به پایان می‌برد.

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. طبقه متوسط در ادبیات سیاسی

اکثر متون به خصوص آمار و اطلاعات منتشرشده توسط سازمان‌های بین‌المللی نظیر بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول معیاری صرفاً اقتصادی براساس ۱۰ تا ۵۰ دلار درآمد هر روز - نفر برای تعریف طبقه متوسط در نظر می‌گیرند و بر مبنای آن به تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به طبقه می‌پردازند. از آنجایی که تعریف تقلیل‌گرایانه فوق ابزار مناسبی برای تحلیل‌های این مقاله نیست در اینجا سعی می‌شود تعریفی مناسب با اقتضائات این مقاله به دست داده شود.

در سطح نظریه‌های کلان نابرابری و قشربندی اجتماعی و در بحث تعریف طبقه اجتماعی دو جریان، نقش اصلی را ایفا می‌کنند: اول مارکس و شارحین نظریه وی که عمدتاً تعریف خود از طبقه را بر شالوده اقتصاد به خصوص مالکیت ابزار تولید بنا می‌کنند و دیگر نظریات وبر و پساوبری‌هایی نظیر فرانک پارکین و گرهارد لنسکی که سعی در افزودن مؤلفه‌هایی غیراقتصادی به نظریه مارکسیستی داشته‌اند. وبر تعریف خود از طبقه اجتماعی را بر دو ستون یا پایه: "طبقه" و "شأن" بنا می‌کند. "طبقه" در اندیشه وبر به تعریف مارکسیستی آن یعنی جایگاه افراد در بازار دلالت دارد، "شأن" اما عنصری است که منحصراً توسط وبر به متغیر "طبقه" اضافه و آن را به صورت "طبقه اجتماعی" در می‌آورد. به بیان دیگر وبر تحلیل اقتصادی مارکس از طبقه را می‌پذیرد، اما آن را کافی نمی‌داند. از نظر وبر طبقه اجتماعی از مجموعه‌ای از افراد تشکیل می‌گردد که نه تنها از لحاظ موقعیت اقتصادی بلکه از جنبه قدرت سیاسی و منزلت اجتماعی نیز از اشتراکاتی برخوردار هستند. به عبارت دیگر هر گاه "طبقه اقتصادی" از آگاهی ذهنی و انسجام^۱ موجود در گروه‌های منزلتی برخوردار شود، "طبقه اجتماعی" حاصل می‌شود. با چنین نگاهی به طبقه اجتماعی و با تمرکز بیشتر بر مؤلفه‌ها(شأن) سعی در ارائه مفهوم مورد نظر این تحقیق از طبقه متوسط جدید ایران خواهیم داشت (اردستانی، ۱۳۹۱: ۲۱).

طبقه متوسط جدید در این پژوهش به مجموعه‌ای از افراد، اقشار و طبقات اطلاق می‌گردد که تباری صد ساله داشته و به لحاظ قشربندی اجتماعی بین طبقه حاکم و اقشار فرودست جای دارند. این اقشار به لحاظ اقتصادی و به‌طور مشخص سنخ درآمد در شیوه‌های پساسنتی تعریف شده و به لحاظ شأنی؛ نوگرا و متجدد محسوب می‌گردند. با چنین تعریفی اقشار و طبقاتی نظیر مدیران و متخصصان، بخش بزرگی از کارمندان

دولت، فرهنگیان، هنرمندان و روشنفکران، دانشجویان و... از اقشار شکل‌دهنده طبقه متوسط جدید ایران به حساب می‌آیند.

۲-۱. سیاست خارجی توسعه‌گرا

سیاست خارجی را به‌طور خلاصه می‌توان بدین شکل تعریف کرد: مجموعه روابط خارجی رسمی یک بازیگر مستقل (معمولاً یک دولت) در روابط بین‌الملل. سیاست خارجی از آن رو به معنای روابط رسمی است که در غیر این صورت، هر کنش و اقدام خاصی ممکن است یک سیاست خارجی مجزا تلقی شود. این سیاست خصلتی خارجی دارد، زیرا جهان هنوز بیش از آن که یک واحد همگون و یک‌پارچه باشد به جوامعی مجزا تقسیم شده است. در نتیجه، این جوامع برای رویارویی با خارجیان (یا بیگانگان) از جوانب مختلف، به راهبردهایی نیاز دارند. پیگیری سیاست خارجی به معنای تلاش برای اجرای نوعی استراتژی کلی براساس درجه‌ای از عقلانیت به مفهوم مشخص‌بودن نسبی اهداف، ابزارها و زمان‌بندی کار است. بنابراین سیاست خارجی را همواره باید به منزله ابزاری برای وحدت بخشیدن یا درک کردن فعالیت‌های گوناگون دولت یا حتی کل جامعه در سطح بین‌المللی قلمداد کرد. از این نظر، سیاست خارجی به منزله روشی است که یک جامعه خود را در برابر دنیای خارج تعریف می‌کند (هیل، ۱۳۸۷: ۲۴).

مکاتب و نظریه‌پردازان از زوایای گوناگون به تحلیل و تعریف سیاست خارجی پرداخته‌اند. از دید واقع‌گرایی، نظام آنارشیک بین‌المللی، اصل خودیاری دولت‌ها، تلاش برای حفظ و افزایش قدرت، نقش تعیین‌کننده منافع ملی در هدایت سیاست خارجی کشورها، دیپلماسی و موازنه قدرت، پارامترهای اصلی در تعیین رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند. واقع‌گرایان کلاسیک، سیاست خارجی را عرصه دیپلماسی می‌دیدند که برای شناخت آن باید به تجربه‌های تاریخی موفق مراجعه کرد (Smith, 1986: 15). نوواقع‌گرایان در پی ارائه تحلیلی عام از علل رفتار مشترک دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند و به این دلیل بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل تأکید دارند. در اینجا همچنین باید به دیگر رویکردهای تحلیل سیاست خارجی که عموماً در واکنش به سیطره واقع‌گرایی در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی شکل گرفتند اشاره کرد. رویکردهایی که دولت را جعبه سیاه قلمداد نمی‌کنند، آن‌ها را بازیگرانی عقلانی نمی‌دانند، منافع ملی را یک‌دست و ملموس نمی‌دانند و در نهایت نه دولت‌ها را واحدهایی همگن دانسته و نه سیاست خارجی آن‌ها را یکسان می‌دانند (Levi, 1970: 1-31).

این تحقیق اما به سیاست خارجی از منظر الزامات و منافع یک کشور توسعه‌گرا نظر دارد. در شرایط کنونی جهان تلاش برای احیای عزت نفس از طریق افزایش و بهینه‌سازی آزادی عمل در عرصه سیاست خارجی به‌گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر با مسئله توسعه ملی و مشروعیت نظام پیوند خورده است. نکته مهم‌تر این که تجارب توسعه در سطح بین‌الملل و کشورهای مختلف در حال توسعه نشان می‌دهد که در شرایط جهانی‌شدن، امکان توفیق برنامه‌های توسعه ملی درون‌گرا و مبتنی بر خودکفایی و خوداتکایی بسیار کم است. بالعکس الگوهای موفق توسعه در میان کشورهای در حال توسعه، عموماً مبتنی بر توسعه برون‌گرا و استفاده از منابع و امکانات جهانی (همچنین مرتفع ساختن موانع و تهدیدهای بین‌المللی) است. این نوع از سیاست خارجی نیازمند پیوند و تعامل سازنده و هم‌افزا با جهان، برای ایجاد آرامش و ثبات لازم جهت توسعه اقتصادی و استفاده از امکانات بین‌المللی است. در عصر حاضر حفظ استقلال/ آزادی عمل/ عزت نفس، از طریق توسعه مبتنی بر تعامل سازنده با جهان تحقق می‌یابد؛ این امر نیازمند تعادل و تعاملی پویا و هم‌افزا میان سطح ملی و بین‌المللی است و سیاست خارجی آن‌گونه که مطمح‌نظر این نوشته است محل و ابزار ایجاد این تعامل هم‌افزاست. چنین سیاست خارجی باید توسعه‌محور باشد (موسوی شفائی، ۱۳۸۷: ۶۳). این همان نقطه کانونی است که در آن "توسعه"، "سیاست خارجی جمهوری اسلامی" و "جهانی‌شدن" به یکدیگر پیوندی عمیق و ناگسستنی پیدا می‌کنند.

۲. مبنای نظری

۲-۱. سطح داخل و سیاست خارجی

سیطره رویکرد واقع‌گرایی ساختاری بر روابط بین‌الملل موجب در حاشیه قرار گرفتن سطح داخل و تأثیر آن بر سیاست خارجی دولت‌ها و روابط بین‌الملل گردید. این رهیافت با تکیه بر دولت‌محوری و ضرورت حفظ بقای دولت در محیط آنارشیک بین‌المللی، به عوامل داخلی صرفاً در حدی که به قدرت واحدهای سیاسی در معادلات بین‌المللی مربوط بود، اهمیت می‌داد و از این رو، دولت‌ها جعبه سیاهی تلقی می‌شدند که مهم نبود در درون آن‌ها چه می‌گذرد و آنچه رفتار واحدها و تعاملات میان آن‌ها را در نظام بین‌الملل شکل می‌داد، بیشتر به محیط خارجی برمی‌گشت. ظهور نواقع‌گرایی والتز، حداقل رویکرد سطح داخل مورگنتا و واقع‌گرایان را نیز نفی کرد و نظام بین‌المللی و ساختار آن را تنها عامل مؤثر بر روابط بین‌الملل دانست. با این که خود والتز نظریه واقع‌گرایی را یک رهیافت سیاست خارجی نمی‌دانست و آن را برای این عرصه عصای چوبین می‌دانست، با این حال نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری یک نظریه سیاست

خارجی نیز محسوب شد و چتر مفهومی و قاعده‌پردازی رفتاری این نظریه، کمترین سهم را برای تأثیر سطح داخل بر سیاست خارجی قائل نبود. تا آن که تجدیدنظریه‌هایی جدی در اهمیت مؤلفه‌های داخلی در سیاست خارجی در درون و خارج از برنامه پژوهشی رئالیسم پدیدار شد. جیمز فیرون در این باره نوشته است: بین سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۸۷ تقریباً یک‌سوم از ۱۹۳ مقاله‌ای که من کدبندی کردم بیان‌گر آن بودند که عوامل سیاسی-داخلی جزء متغیرهای ثابت یا تأثیرگذار بر سیاست خارجی هستند. بسیاری از کتاب‌های چاپ شده در زمینه روابط بین‌الملل نیز در سال‌های اخیر به اهمیت سطح داخل و سیاست داخلی اشاراتی داشته‌اند: "بنودی ماسکیتا و لال مان" (۱۹۹۲)، جنگ میان کشورها - هاث (۱۹۹۶)، مناقشات منطقه‌ای - پترسون (۱۹۹۶)، بحران‌های به‌وجود آمده - میلز (۱۹۹۷)، اوهالوران (۱۹۹۴)، وردایر (۱۹۹۴)، سیاست تجاری- داون و راک (۱۹۹۵)، موافقت در خصوص همکاری‌های بین‌المللی- اوانت و همکارانش (۱۹۹۳)، بازی‌های دوسطحی- روست (۱۹۹۳)، جنگ و دموکراسی- اسنایدر (۱۹۹۱)، توسعه‌طلبی قدرت‌های بزرگ - استام (۱۹۹۶)، دکترین نظامی- روزکرانس و اشتاین (۱۹۹۳) و ... وی در توضیح بیشتر رویکردهای جدید به سطح داخل، ضمن مهمی و در حال رشد دانستن آن نوشته است: سیاست‌های داخلی به‌طور کلی بخش مهمی از سیاست محسوب می‌شوند که به تعریف و توضیح سیاست‌های خارجی کشور دلالت دارند و سعی دارند نفوذ بیشتر و دقیق‌تری را در این حیطة جستجو کنند. آنچه اکنون به‌عنوان تعریف سیاسی-داخلی مطرح است در واقع نوعی مخالفت با تعاریف ساختاری و سیستماتیک است. تئوری سیستمی بیان‌گر بازیگران منطقی و یک‌پارچه است که برخی دولت‌های خاص را نمی‌توان در درون آن تعریف نمود، زیرا تعریف سیاسی-داخلی بیشتر بر ویژگی‌های یک کشور تمرکز دارد تا بر قدرت آن (Fearon, 1998: 289-290).

۲-۲. رئالیسم نوکلاسیک

پیش از ورود به بحث رئالیسم نوکلاسیک ذکر این نکته ضروری می‌نماید که با توجه به شرایط خاص جامعه و حکومت در ایران و نیز از آنجایی که مشکل بتوان از نظریه‌های روابط بین‌الملل توقع فهم و توضیح کامل واقعیت را داشت. نظریات و متفکران مطروحه در بخش نظری این مقاله با تسامح مورد استناد و استفاده قرار می‌گیرند. به بیانی دیگر این نوشته داعیه‌ای مبتنی بر تطابق کامل نظریه و واقعیت ندارد.

در رئالیسم نوکلاسیک رابطه پیچیده‌ای بین متغیرهای سطح سیستم و سطح واحد در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها وجود دارد. اما عمدتاً متغیرهای سطح سیستم به عنوان متغیرهای مستقل، متغیرهای سطح واحد از جمله سیاست داخلی و

درک و فهم رهبران از قدرت نسبی و شرایط سیستمی به عنوان متغیرهای میانجی و سیاست خارجی دولت‌ها به عنوان متغیر وابسته تلقی می‌شود. از پرسش‌ها و مسائل اساسی رئالیست‌های نوکلاسیک این است که چرا، چگونه و تحت چه شرایطی مشخصه‌های داخلی دولت‌ها- ظرفیت استخراج و بسیج نهادهای سیاسی-نظامی، نفوذ بازیگران جامعه داخلی و گروه‌های ذی‌نفع، درجه خودمختاری دولت از جامعه، سطح انسجام نخبگان یا جامعه-به عنوان متغیرهای میانجی بین ارزیابی‌های رهبران از تهدیدها و فرصت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی دولت‌ها عمل می‌کند. شولر عنوان می‌کند که در مطالعه سیاست بین‌الملل رابطه بین ثبات داخلی و خارجی نادیده گرفته شده است. وی برای توضیح چرایی واکنش‌های متفاوت دولت‌ها به فرصت‌ها و تهدیدهای بیرونی به چهار متغیر اصلی اجماع نخبگان، انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری رژیم و انسجام اجتماعی می‌پردازد. جفری تالیافرو، استیون لابل و نورین رایپسمن به عنوان سه تن از رئالیست‌های نوکلاسیک عمده در جمع‌بندی دیدگاه‌های رئالیسم نوکلاسیک به سیاست خارجی معتقدند. می‌توان سه دسته پرسش اساسی در این خصوص مطرح ساخت که شامل: سیاست ارزیابی تهدید، سیاست انطباق استراتژیک و سیاست استخراج منابع، بسیج داخلی و اجرای سیاست‌ها و راهبردها را شامل می‌شود. ارزیابی تهدید به مواردی نظیر چگونگی ارزیابی تهدیدات و فرصت‌ها از سوی دولت‌ها یا تصمیم‌گیرندگان مربوط است. انطباق استراتژیک با محورهایی مانند چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدهای بین‌المللی و میزان و چگونگی تأثیرگذاری بازیگران داخلی بر سیاست‌های امنیتی خارجی ارتباط دارد و دسته سوم به چگونگی بسیج منابع لازم برای تعقیب سیاست امنیتی انتخاب شده و به عوامل تعیین‌کننده در چانه‌زنی بین دولت‌ها و گروه‌های اجتماعی مربوط است (اسدی، ۱۳۸۹). از بین سه نظریه‌پرداز فوق‌الذکر رایپسمن تمرکز شایان توجهی را بر گروه‌های اجتماعی داخلی معطوف داشته است. از این رو در این تحقیق ضمن استفاده از آرای دو اندیشمند دیگر بیشترین استفاده از دقایق مقاله وی تحت عنوان: رئالیسم نوکلاسیک و گروه‌های ذی‌نفع داخلی صورت می‌گیرد.

۲-۳. رئالیسم نوکلاسیک و گروه‌های ذی‌نفع داخلی

نئورئالیست‌ها با تمرکز بر روی ساختارهای بین‌المللی و قابلیت‌های نسبی قدرت‌های بزرگ تمایل به نادیده گرفتن تأثیر نقش نیروهای سیاسی داخلی، افکار عمومی، قانون و گروه‌های ویژه ذی‌نفع در سیاست امنیتی خارجی دارند. با این وجود به تازگی نسل جدیدی از واقع‌گرایان با استفاده از ادبیات اقتصاد سیاسی تطبیقی و با محاسبه تأثیر

ملاحظات سیاسی داخلی، در تلاش هستند مسئله غامض استقلال دولتی در مطالعات امنیتی را برآورد کنند. این ادبیات نوکلاسیک واقع‌گرایی درصدد است به ۵ سؤال اصلی در مورد نقش بازیگران داخلی در تعیین سیاست پاسخ دهد:

۱. کدام بازیگر داخلی مهم‌ترین سازه سیاست امنیتی خارجی را شکل می‌دهد؟
۲. تحت چه شرایط بین‌المللی بیشترین اثر را خواهند داشت؟
۳. تحت چه شرایط داخلی بیشترین اثر را خواهند داشت؟
۴. در چه نوع دولتی آن‌ها مهم‌ترین بازیگر خواهند شد؟
۵. چگونه می‌شود تاثیر احتمالی آن‌ها را در مانیفست‌شان سنجید؟ (Ripsman, 2009: 179)

بر این اساس چند پیش‌فرض این رویکرد رایپسمن را هدایت می‌کند. اول این که اگر چه افکار عمومی، قوه مقننه، رسانه‌ها و گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ سازمان‌یافته به صورت جداگانه در داخل نظام سیاسی فعال هستند، آن‌ها جنبه‌های مشترکی نیز در فعالیت‌شان دارا هستند که ما را در فهم یک نظریه جامع در باب کنش‌گران سیاست داخلی رهنمون می‌سازد.

دوم این که اگرچه دولت‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک در شیوه‌های تعامل‌شان با بازیگران داخلی متفاوت هستند، حتی در کشورهای غیردموکراتیک نیز باید مطالبات بازیگران قدرتمند سیاسی مانند ارتش، نخبگان اقتصادی و حتی گاهی اوقات مردم به عنوان یک کل، در صورتی که سران آن کشورها مایل هستند در قدرت باقی بمانند، در نظر بگیرند. بنابراین برای نظریه‌پردازی در این حوزه مناسب است که نه تنها تفاوت‌های گروه‌های فشار بلکه تفاوت نوع رژیم‌های سیاسی و مشوق‌ها و هزینه‌های گروه‌های سیاسی داخلی را نیز لحاظ کند.

سومین فرض رایپسمن این است که سیاست‌های اجرایی در سیاست امنیتی خارجی متشکل از رئیس دولت و وزرا و همه بازیگران دیگر داخلی از جمله اعضای قوه مقننه، متحدان سیاسی و حتی اعضای کابینه که در وزارت‌خانه‌های غیرمربوط به امنیت ملی کار می‌کنند، ممکن است تحت تاثیر تصمیمات اجرایی دولت قرار گیرند. مفروض آخر این است که امور اجرایی نیازمند هماهنگی بیشتر با الزامات بین‌المللی است تا هماهنگی با بازیگران بین‌المللی (Ripsman, 2009: 180-184).

نظرات و اندیشه‌های رایپسمن به‌طور خاص و ادبیات رئالیسم نوکلاسیک به‌طور عام اگرچه هنوز گسترش و جامعیت لازم را پیدا نکرده‌اند اما از مناظر مختلفی می‌توانند در فهم و تبیین سیاست خارجی ایران یاری‌رسان باشند. اگرچه اندیشه‌های رایپسمن در مقاله مورد اشاره به تأثیر (آگاهانه) گروه‌های ذی‌نفع داخلی بر سیاست (مشخصاً

امنیتی) خارجی اشاره دارد، اما می‌توان شمایی از رابطه سطح داخل که در مورد ایران بسیار پر اهمیت است بر سیاست خارجی کشورها ترسیم کند. رایپسمن همچنین طرح بحثی در مورد میزان اثرگذاری گروه‌های اجتماعی بر سیاست خارجی بسته به نوع حکومت‌ها دارد که به‌طور واضح به ما نشان می‌دهد افزایش درجه دموکراسی و مؤلفه‌های حکمرانی خوب در داخل با تسهیل مشارکت گروه‌های داخلی در تدوین سیاست خارجی نسبت مستقیم دارد. رایپسمن همچنین در مورد ایران اشاره می‌کند که چگونه تضاد دو نگرش در دوران خاتمی - یکی در نظام و دیگری در درون دولت - بر انعکاس خواست سبک زندگی مدرن در سیاست خارجی تأثیر گذاشت. در ادامه سعی می‌شود با استفاده از دقایق فوق به طرح مسائل این مقاله پرداخت. قبل از آن اما در بخش بعد نشان خواهیم داد که روندهای جهانی و تجربه کشورهای در حال توسعه چه اشاراتی به اهمیت طبقه متوسط دارند.

۳. روندهای جهانی، طبقه متوسط و کشورهای در حال توسعه

از رشد طبقه متوسط به مثابه کلان-جریان کلیدی زمین یاد می‌شود و در این که سطح و شیوه زندگی مردم جهان به سوی طبقه متوسط نیل می‌کند تردیدی وجود ندارد. امروزه چیزی در حدود ۷۲ درصد جمعیت جهان را اقشار و طبقات متوسط تشکیل می‌دهند.

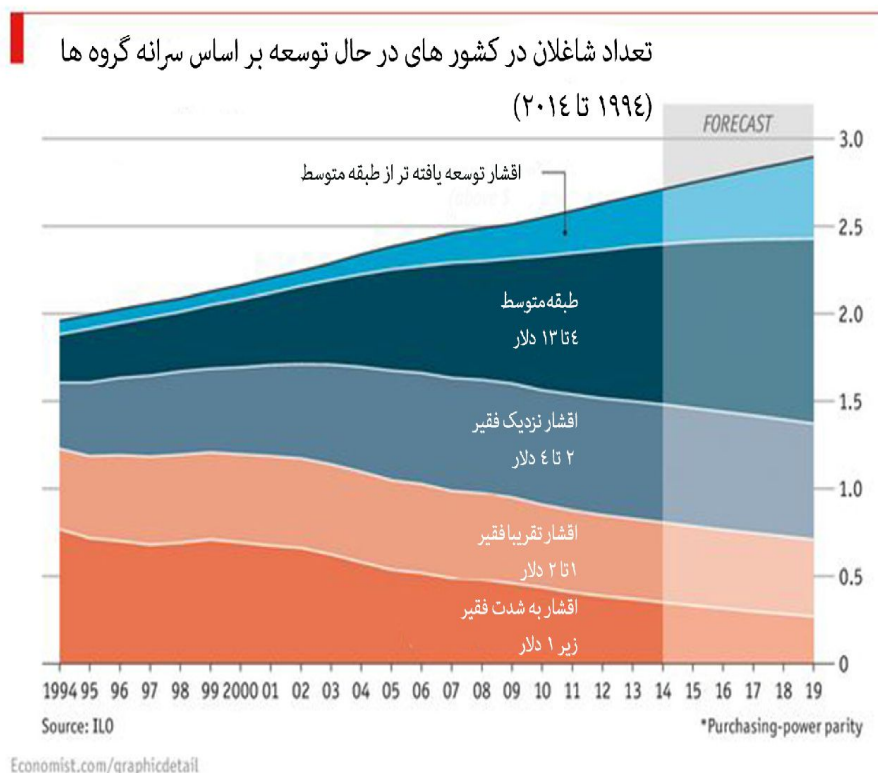
در حالی که در سال ۱۹۹۰ این رقم ۲۲ درصد بوده است. از سوی دیگر ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان ریشه در اقشار متوسط دارد که این رقم هم از ۲۱ درصد سال ۱۹۹۰ به این مقدار رسیده است. پیش‌بینی می‌شود اگر روندهای جهانی به همین صورت اخیر پیش بروند نسبت جمعیت طبقه متوسط در کشورهای با درآمد متوسط و پایین به کل جمعیت از ۵ درصد سال ۲۰۰۵ به ۲۵ درصد در سال ۲۰۳۰ افزایش پیدا کند. همه اینها در حالی است که چین به تنهایی یک میلیارد نفر را به طبقه متوسط اضافه خواهد کرد (Rigolini & de la torre, 2010). در مورد هند هم شرایط به همین‌گونه است و پیش‌بینی می‌شود که هند می‌تواند تا سال ۲۰۳۹ چیزی در حدود یک میلیارد نفر به اقشار و طبقات جدید خود و جهان بیافزاید و درصد طبقه متوسط به جمعیت خود را به ۶۰ درصد برساند. نسبتی که می‌تواند حتی برای چین و ایالات متحده تعجب برانگیز و چالش‌زا باشد. باتوجه به آمار و مطالعات فوق است که پیش‌بینی می‌شود که طی دو دهه آینده پنج میلیارد نفر از ساکنان زمین در طبقه متوسط تعریف شوند (Kharas, 2011).

اما آنچه برای ما در این نوشته از خلال بررسی آمار جالب بود توجه به این نکته است که تقریباً تمام جمعیت پنج میلیاردی فوق از میان کشورهای در حال توسعه به طبقه متوسط جهان افزوده می‌شود. در ۲۵ سال گذشته نیروی کار عظیمی در کشورهای جنوب با توجه به رشد سریع‌شان به یک طبقه تبدیل شدند که درآمدی روزانه بین ۴ تا ۱۱ دلار دارا هستند (Guardian, 2014). براساس تحقیقات سازمان بین‌المللی کار جزئیاتی در دست است که این گروه از ۶۰۰ میلیون نفر در کشورهای در حال توسعه به ۱/۴ میلیارد نفر در سال ۲۰۱۴ رسیده‌اند (Kapsos and Bourmpoula, 2013: 11). براساس آخرین گزارش‌های سازمان بین‌المللی کار ۳۰۰ میلیون نفر از این طیف درآمدی بالای ۱۳ دلار در روز دارا هستند و هم‌اکنون ۴۱٪ از نیروی کار جهانی را تشکیل می‌دهند (Kapsos and Bourmpoula, 2013: 13). براساس آخرین برآوردها این قشر تا سال ۲۰۱۷ بالای ۵۰٪ از نیروی کار جهانی را با توجه به شاخص‌های درآمدی تبیین شده به خود اختصاص خواهند داد. البته در مورد نامیدن این طیف با عنوان طبقه کلاسیک جای تردید فراوانی است (Slate, 2014). لازم به ذکر است براساس این گزارش تا سال ۲۰۰۵، ۱۳ دلار خط قرمز فقر در ایالات متحده بود و نمی‌توان آن میزان را معیار مناسبی برای کشورهای در حال توسعه دانست (Kapsos and Bourmpoula, 2013: 13).

به گزارش اکونومیست برای اولین بار طی یک قرن گذشته نابرابری اقتصادی بین کشورهای مختلف دنیا کاهش یافته است که دلیل آن سرعت بالای رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه آسیا و اروپا و افزایش استانداردهای زندگی مردم در این کشورهاست. در نتیجه رشد بالای کشورهای در حال توسعه و رشد اندک اقتصادی کشورهای صنعتی دنیا فاصله آن‌ها از نظر اقتصادی کمتر شد و نابرابری بین آن‌ها کمتر از قبل شد. ولی نکته مهم این است که نابرابری اقتصادی در داخل کشورها در حال رشد است و آمار نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۲ میلادی برای اولین بار طی ۳۰ سال گذشته اختلاف طبقاتی در اغلب کشورهای دنیا با نرخی بیش از سه درصد رشد کرده و طبقه متوسط کوچک شده است (Economist, 2014).

دو دهه قبل حدود یک‌سوم از کل کارگران بسیار فقیر جهان در کشورهای با جمعیتی حدود ۷۵۰ میلیون نفر در کشورهای در حال توسعه قرار داشتند. امروزه تعداد آن‌ها به نصف کاهش یافته است. این گروه که با عنوان طبقه متوسط شناخته می‌شوند ۴۰ درصد از نیروی کار در کشورهای فقیر را تشکیل می‌دهند. بر این اساس بیشترین رشد شغلی طبقه متوسط در آمریکای لاتین، شرق آسیا و اروپای مرکزی و جنوبی یا

همان مناطق اصلی ظهور کشور های در حال توسعه رخ داده است (Economist, 2014).



در این بخش سعی شد با ارائه آمار و شواهد نقش و اهمیت طبقه متوسط در پویای توسعه و ارتباط مستقیم اندازه این طبقه با میزان توسعه یافتگی کشورها نشان داده شود. در بخش بعدی سعی می‌شود تا از نظرگاه فوق سیاست دولت‌های پس از جنگ در جمهوری اسلامی در مواجهه با این شئون اجتماعی و میزان لحاظ کردن علائق و اقتضات آن در سیاست خارجی مورد سنجش قرار گیرد.

۴. سیاست خارجی و اقتضات اقتصادی-ساختاری طبقه متوسط در دولت هاشمی رفسنجانی

با پایان جنگ تحمیلی، در اقتصاد نه چندان پویای ایران بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ و در شرایطی که سایر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه ورود دوره دوم جهانی شدن را طی می‌کردند، بخشی از سرمایه و نیروی انسانی کارآمد با ملی کردن

صنایع و جنگ هشت ساله از چرخه اقتصاد کشور خارج شده بود و تولید و سرمایه‌گذاری به شدت اُفت کرده و درآمد سرانه به کمتر از نصف و سرمایه‌گذاری‌ها به حدود یک‌سوم رسیده بود و اجرای اولین برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی بعد از انقلاب آغاز شد.

برخی از نظریه‌پردازان حوزه روابط بین‌الملل معتقدند که در این دوران عرصه سیاست خارجی به سمت نوعی لیبرالیسم اقتصادی حرکت کرد، نظریه لیبرالیسم اقتصادی نوعی رویکرد اقتصاد سیاسی مبتنی بر تعامل اقتصاد و سیاست و تأثیر آن‌ها بر هم است. این مکتب فکری تصور و استدلال می‌کند که نظام اقتصادی لیبرال یا اقتصاد بازار در داخل و نظم اقتصادی در سطح بین‌المللی موجب اتخاذ سیاست خارجی صلح‌طلب و مسالمت‌جو می‌شود، زیرا با فرض این که مهم‌ترین انگیزه رفتار خارجی دولت‌های مدرن، کامیابی اقتصادی است و رهبران تصمیم‌گیرنده رفاه مادی و اقتصادی مردم خود را که باب میل طبقه متوسط است، بر کلیه ملاحظات و اهداف دیگر مقدم می‌دارند، نظام اقتصادی لیبرال در داخل نظام و نظام بین‌الملل به دو طریق سیاست خارجی همکاری‌جویانه و صلح‌طلب را باعث می‌شود. نخست این نظم اقتصادی، سعادت و رفاه اقتصادی بیشتری را برای ملت و کشور فراهم می‌سازد. ملتها و کشورهای مرفه و سعادتمند نیز از وضع و نظم موجود راضی‌ترند و کشورهای محافظه‌کار و طرفدار وضع موجود به نوبه خود، صلح‌جوتر هستند. دوم، نظم اقتصادی لیبرال، وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورها را افزایش می‌دهد که خود سیاست خارجی صلح‌آمیزی را ایجاب می‌کند، زیرا در شرایط وابستگی متقابل، وسوسه تجاوزگری و توسعه‌طلبی کاهش می‌یابد، به علت این که از یک طرف همه کشورها قادرند دست به تلافی بزنند و از طرف دیگر تجاوز و جنگ متضمن و مستلزم صرف هزینه بسیار زیاد برای متجاوز می‌باشد. به نظر لیبرال‌های اقتصادی، بازار و تجارت آزاد مستلزم و متضمن منفعت و سود دوجانبه است. علاوه بر این، کشورها را قادر می‌سازد تا براساس مزیت نسبی خود تخصصی شده و با بهره‌وری بیشتر، سود خود از تجارت را افزایش دهند.

بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، صراحتاً یا تلویحاً این الگوی نظری را برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران موسوم به سازندگی به کار بسته‌اند. چون در این دوره با توجه به ضرورت بازسازی اقتصادی کشور و تأمین حداقل رفاه اقتصادی پس از جنگ که عموماً ناشی از خواست جمعی و به‌ویژه فشارهای ساختاری طبقه متوسط بود، اولویت توسعه و رشد اقتصادی در سلسله مراتب اهداف سیاست خارجی ایران ارتقا یافت. در پی آن، رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی نیز تحت تأثیر این اولویت دستخوش تغییر و تحول اساسی

شد و از مقابله‌جویی به سوی آشتی‌جویی و تنش‌زدایی تغییر جهت داد. بهبود و گسترش روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس و اتحادیه اروپا به‌ویژه در دور اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، شاهدی بر این مدعاست.

در این دوره، همزمان با افزایش درآمدهای نفتی، طبقه متوسط که تحت تاثیر الزامات دوره جنگ به محاق رفته و امکان طرح مطالباتش در سیاست خارجی وجود نداشت به‌طور ذاتی و طبیعی تمایل به گرایش دولت به سمت اقتصاد جهانی و تعدیل روابط سیاسی با کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ داشت. بر اثر این تمایلات و الزامات بود که دولت روابط خارجی برون‌گرا و دریافت وام‌های خارجی و سیاست درهای باز اقتصادی را به اجرا در آورد. با اجرای این برنامه، حجم واردات به سرعت افزایش یافت و از ۱۶/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۶۸ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۰ رسید.

در واقع دولت سازندگی با توجه به الزامات ساختاری طبقه متوسط به سمت سامان دادن اوضاع داخلی، اصلاح‌طلبی اقتصادی در داخل و عادی‌سازی روابط خارجی رفت. هاشمی رفسنجانی در کتاب "سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران سازندگی" اهداف دولت سازندگی را بیان می‌کند. برای ارتقای اقتصادی و نیل به توسعه سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری‌های اقتصادی با کشورهای توسعه‌یافته سرمایه‌داری پیگیری شد. افزون بر این دولت سازندگی برای جلب اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی سعی کرد تا در منطقه خلیج فارس اعاده ثبات کند. این دولت در ارتباط با امر پیشرفت اقتصادی، دو کشور ترکیه و کره جنوبی را الگو قرار داد و همین امر نشان از میل به تنش‌زدایی بین‌المللی در این دولت داشت، زیرا هر دو کشور الگوی دولت سازندگی، ابتدا با قدرت‌های سرمایه‌داری رابطه خوبی ایجاد کردند و سپس در راه پیشرفت گام نهادند. در دهه دوم انقلاب، کارگزاران نظام قصد داشتند برای حفظ نظام خود را با سازوکار بین‌المللی وفق دهند و با استفاده از اقتصادی پویا و تبدیل‌شدن به یک قدرت منطقه‌ای سیاست صدور را با الگوسازی پیش ببرند. لذا اولویت اول جمهوری اسلامی توجه به امور داخلی و مشکلات اقتصادی به جای امور بین‌المللی شد. افزون بر این نمایش خارجی انقلاب اسلامی کاهش یافت و کمتر از صدور انقلاب صحبت شد چرا که رهبران دولت به این اعتقاد گرایش یافتند که اگر آزادی و استقلال ملت ایران تأمین گردد، کشور ایران به‌طور طبیعی به نمونه و الگویی برای سایر ملت‌ها تبدیل خواهد شد و در نتیجه تمامی ملت‌های جهان سومی و اسلامی خواسته یا ناخواسته از مدل عرضه شده جمهوری اسلامی تبعیت خواهند کرد و دیگر نیازی نیست که کسی بخواهد با ابزار دیگری انقلاب را صادر کند. هاشمی برای خروج از انزوا، گفتگوهای

انتقادی با اروپا را پیش گرفت و با آمریکا به بهبود روابط بازرگانی روی آورد تا جایی که در سال ۱۹۹۴ ایالات متحده به پنجمین صادرکننده به ایران تبدیل شد و نیز از جمله خریداران نفت ایران بود. ارزش افزوده صنعت در سال ۱۳۷۶ حدود ۴۰ درصد بیش از عملکرد سال ۱۳۷۱ و ۱۰۷ درصد بیش از عملکرد سال ۱۳۶۷ بود. در آن سال‌های توفانی بخش صنعت ایران برای همیشه از کابوس وابستگی به درآمد نفتی با نوسانات ناشی از آن رهایی یافت.

در مجموع طی دوره ۱۳۶۸-۱۳۷۶ تولید ناخالص داخلی ایران ۶۱ درصد افزایش یافت. در همین دوره بخش صنعت با سرعتی به مراتب بیشتر حرکت کرد و رشد آن به ۱۰۷ درصد نسبت به سال ۱۳۶۷ رسید. این سرعت بیشتر موجب شد که سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی کشور از ۱۰/۹ درصد در سال ۱۳۶۷ به ۱۴ درصد در سال ۱۳۷۶ رسید. همانطور که در جدول شماره ۱ نشان داده شده رشد ۴۹,۳ در بخش‌های مرتبط را در پی داشت. علاوه بر این دستاورد که به معنای تبدیل بخش صنعت به موتور محرکه رشد اقتصادی ایران از آن دوره به بعد است و نیروی کار متخصص نیز به صورت چشمگیری در آن رشد پیدا می‌کرد (که بخش لاینفکی از طبقه متوسط محسوب می‌شود) مصرف ارزش سرانه صنعتی برای ایجاد یک واحد ارزش افزوده نیز به شدت کاهش یافت؛ به گونه‌ای که در برابر رشد ۷۴ درصدی واردات کشور ظرف سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۷۶ ارزش افزوده صنعتی کشور ۱۰۷ درصد افزایش یافته است. در همین دوره سهم کالاهای صنعتی در صادرات غیرنفتی کشور از ۲۲ به ۵۵ درصد رسید اما رقم کل صادرات صنعتی حدود هفت برابر و به ۱/۶ میلیارد دلار بالغ شد. آمار بانک جهانی نشان می‌دهد که از مجموع سه میلیارد و ۴۱۵ میلیون و ۱۰۰ هزار دلاری که ایران تا سال ۲۰۰۵ طی ۴۹ وام از بانک جهانی دریافت کرده است، حدود دو میلیارد و ۲۰۴ میلیون و ۴۰۰ هزار دلار آن پس از انقلاب و یک میلیارد و ۲۱۰ میلیون و ۷۰۰ هزار دلار آن به پیش از انقلاب مربوط می‌شود.

علت اصلی این تحول بزرگ و درونی در بخش صنعت ایران ظرف سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ را تنها می‌توان در سرمایه‌گذاری‌های عظیم آن دوران و بازسازی روابط با مؤسسات معتبر مالی دنیا که بانک جهانی و مؤسسات مالی پیرامون آن، جستجو کرد. سهم ماشین‌آلات در هزینه ناخالص داخلی ایران از ۱۱ درصد در سال ۱۳۶۷ به ۲۰ درصد در سال ۱۳۷۰ و ۱۶ درصد در سال ۱۳۷۶ رسید. یعنی دقیقاً به ازای افزایش شدید کسری تراز بازرگانی خارجی کشور در سال‌های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ بخش اصلی منابع این کسری به صورت ماشین‌آلات و سرمایه‌گذاری جدید به صنعت تزریق شد و با وجود ایجاد بحران بدهی خارجی، زمینه را برای رشد صنعتی درون‌زای کشور در

سال‌های بعد و به تبع آن کاهش مصرف ارزی سال‌های بعد فراهم آورد. به عنوان شاهد این مدعا ذکر این واقعیت کافی است که به ازای ۱۰/۵ میلیارد دلار کسری تراز بازرگانی کشور در چهار سال ۱۳۷۲-۱۳۶۸ مازاد تراز بازرگانی کشور در چهار سال بعد یعنی دوره ۱۳۷۶-۱۳۷۳ معادل ۲۴ میلیارد دلار مثبت بود. در همین دو دوره چهارساله تراز حساب جاری کشور ابتدا ۲۰ میلیارد دلار منفی شد، اما در چهار سال دوم به مازاد ۱۶ میلیارد دلاری دست یافت و در مجموع موازنه ارزی کل کشور در سال ۱۳۷۶ حدود ۲/۴ میلیارد دلار نسبت به طول دوره ۹ ساله مورد نظر مثبت شد.^(۱)

۵. اقتضات سیاسی-ساختاری طبقه متوسط در دولت محمد خاتمی

سیاست خارجی ایران در دهه سوم انقلاب در دوران ریاست جمهوری خاتمی هم از لحاظ بیان و هم از لحاظ محتوا با تحول اساسی رو به رو شد (اسدی، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۰). جمهوری اسلامی ایران برای تطبیق خود با جهانی شدن اقتصاد و ادغام در نظام اقتصاد جهانی و پذیرش برنامه‌های تثبیت اقتصادی و تعدیل ساختاری، می‌باید در سیاست خارجی خود موضعی همکاری‌جویانه اتخاذ می‌نمود که عموماً جزو مطالبات اولیه طبقه متوسط محسوب می‌شد، زیرا برنامه‌های فوق، باز بودن درهای کشور به روی بازارها، سرمایه‌ها، سرمایه‌گذاری‌ها و فناوری جهانی را ایجاب می‌کرد. بنابراین لازم بود برای گریز از انزوا، سیاست خارجی ایران موضع همکاری‌جویانه‌ای با نظام بین‌الملل اتخاذ نماید و مستلزم این امر هم دوری گزیدن از جهت‌گیری‌های تجدیدنظرطلبانه و رادیکالی بود.

آغاز ریاست جمهوری خاتمی در نیمه برنامه دوم با رکود اقتصادی فراگیر در کشورهای جنوب شرقی آسیا همراه بود که بر تقاضای نفت و صادرات غیر نفتی تأثیر گذاشته و در سال ۷۷ با کاهش شدید قیمت نفت در بازار جهانی بر اقتصاد کشور تأثیر منفی بسیار داشت و شرایط رکود تورمی را بر ایران حاکم ساخت. این شرایط تورمی طوری بود که در سال ۱۳۷۸ رشد اقتصادی به ۱/۶ و تورم ۲۰/۱ درصد رسیده بود.

شاید از این‌رو تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران در آن دوران، برای جلوگیری از انزوای فزاینده در دنیای سبیرنتیک، باید سیاست برون‌گرایی جهت افزایش رشد ناخالص ملی از یک سو و تکوین فرآیند جذب سرمایه‌گذاری خارجی را پیشه می‌کردند، زیرا حلقه‌های ارتباطی بالقوه نظام بین‌الملل متغیرهایی هستند که تنها در صورت آزاد شدن آن‌ها و بالفعل شدن این استعدادها درونی می‌توان همگام با جهان در حال تغییر و همگن با نیازهای جامعه جهانی حرکت نمود، از طریق اتخاذ سیاست خارجی مناسب در عصر وابستگی متقابل و همچنین تأکید بر سیاست برون‌گرایی

اقتصادی به اهداف اقتصادی نظیر جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ورود به بازار جهانی تجارت و در نهایت توسعه اقتصادی نایل آمد و این مستلزم ایجاد تغییراتی در مشی سیاست خارجی در عصر جهانی شدن بود و به عبارت دیگر جهانی شدن ما را ناگزیر به پذیرش مؤلفه‌های جدیدی در سیاست خارجی خود گردانید. جهانی شدن اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی موجب شد سیاست خارجی ایران هم از بُعد بینش و هم اجرای سیاست خارجی، به‌طور نسبی تغییراتی را در خود به وجود آورد و سیاست خارجی ایران ناگزیر به لحاظ کردن عوامل اقتصادی (که خوشایند طبقه متوسط بود) در اتخاذ تصمیم‌گیری در روابط خارجی خود شد.

بنابراین جمهوری اسلامی ایران جهت برقراری روابط اقتصادی با کشورهای همسایه خود به‌خصوص منطقه خاورمیانه، اتحادیه اروپا و قدرت‌های اقتصادی دیگر و جلب اعتماد آن‌ها از طریق تعامل با جهان، سیاست خارجی تنش‌زدایی در روابط خود با دیگر کشورها را در پیش گرفت. هر چند اجرای این سیاست در ابتدا دستاوردهای آن بیشتر جنبه سیاسی داشت اما تداوم این سیاست به گسترش روابط اقتصادی و تجاری ایران با کشورهای دیگر کمک نمود و موفق به افزایش اعتبار بین‌المللی اقتصاد ایران شد. این سیاست به کاهش بحران‌ها و تنش‌های مابین ایران و کشورهای مختلف و در جهت ایجاد آرامش و ثبات سیاسی و امنیتی به ویژه در منطقه و کشورهای همسایه زمینه را برای همکاری‌های اقتصادی تا حدودی فراهم نمود (ازغندی، ۱۳۸۵: ۳۱).

جهت‌گیری اصلی در سیاست خارجی دولت خاتمی، بیش از همه توسعه‌محور بود. شعار توسعه به عنوان اصلی‌ترین موضوع دستور کار سیاست داخلی دولت، در سیاست خارجی نمودی بیشتر یافته بود چرا که دولت در عرصه خارجی زمینه مساعدتری را برای توسعه روابطش با دیگر کشورها داشت. از این رو، این دوران را می‌توان یکی از موفق‌ترین و شاید موفق‌ترین دوران در سیاست خارجی ایران دانست چه در عرصه روابط با همسایگان، کشورهای منطقه، کشورهای اسلامی و حتی با کشورهای غربی. سیاست خارجی ایران در دوره اصلاحات را می‌توان با مفهوم "توسعه‌گرایی سیاست محور" نام برد و اصول کلی آن را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

تنش‌زدایی و کوشش در جهت اعتمادسازی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی؛
تأکید بر گفتگو و مفاهیم بین‌فرهنگی جهت حل و فصل مسائل و مشکلات
مطرح در سطح سیاست خارجی؛

تلاش در جهت خنثی‌سازی سیاست‌های ضد ایرانی از طریق شرکت فعالانه در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی جهت کسب پرستیژ در سطح نظام بین‌الملل؛

کوشش برای شناساندن تمدن اسلامی به عنوان تمدنی خواهان صلح، عدالت و گفتگو در روابط بین‌الملل؛
سعی در جذب و استفاده از پتانسیل‌ها و توانائی‌های ایرانیان مقیم خارج از کشور؛ و
سیاست‌گذاری خارجی با توجه به مقدرات و محذورات بین‌المللی (رضایی،
۱۳۸۷: ۹۵).

بخشی از این سیاست‌ها را باید ناشی از فشارهای طبقه متوسط در ایران دانست که در پیش گرفتن سیاست‌های تنش‌زدایی در سیاست خارجی را در پی داشت. سیاست خارجی دولت، توسعه سیاسی و فضا دادن به گفتمان‌های عقلانی را به عنوان یکی از نقاط قوت آن مطرح می‌کرد که عموماً طبقه متوسط حامی گفتمان‌های این چنینی در تاریخ معاصر ایران بوده‌اند. با دقت در سیاست خارجی در دوران خاتمی به وضوح می‌توان تمایل به غرب را که به نوعی بازتاب تمایلات طبقه متوسط در سیاست خارجی است مشاهده کرد.

دیدگاه جهانی خاتمی و تصور او از سیاست خارجی نسبت به رئیس‌جمهور قبلی ظاهری بسیار بازتر داشت. بدین خاطر سیاست خارجی باید با طرح و اجرای سیاست تنش‌زدایی، شرایط مساعدی برای توسعه روابط ایران با سایر کشورها و به‌ویژه با بازیگران اصلی نظام بین‌المللی فراهم آورد که توسعه فضای اقتصادی و کسب پرستیژ بین‌المللی برای ایران در پی داشت. در واقع سیاست عادی‌سازی و تنش‌زدایی با کشورهای دیگر در سال‌های ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی به نحوی اعمال می‌گردید، اما دولت خاتمی آن را به صورت جدی‌تری به اجرا گذارد. بنابراین سیاست خارجی سیدمحمد خاتمی ادامه سیاست خارجی هاشمی با برداشتی مصالحه‌جوتر با پشتوانه مردمی‌تر و سازمان‌یافته‌تر بود.

بروز پدیده دوم خرداد، نوعی پاسخ به ضرورت انجام تحولاتی به منظور سازگاری با وضعیت جدید بود. در سال ۱۳۷۶ وقتی دولت خاتمی آغاز به کار کرد، ایران در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌ها به لحاظ فشارهای بین‌المللی و انزوای جهانی قرار گرفته بود. آمریکا و اسرائیل در یک مدیریت مسلط و موفق شرایط سختی برای ایران به وجود آورده بودند و کشورهای قدرتمند جهان کم و بیش تحت این مدیریت، به‌رغم تمام منافع‌شان، از ایران فاصله گرفته بودند و در نتیجه این فشارها تحریم‌های گسترده‌ای علیه کشور، شکل گرفته بود. علاوه بر این چهره ایران با مفاهیمی چون خشونت، تروریسم، جنایت، ناقض حقوق بشر، نبود آزادی و خفقان، در سطح نظام بین‌الملل تخریب شده بود، حتی در جهان اسلام هم کم‌وبیش این موارد پذیرفته شده بود. گشوده

شدن پرونده‌های جنایتی و تروریستی علیه جمهوری اسلامی ایران در دادگاه‌های غربی، محکومیت‌های گسترده جمهوری اسلامی ایران در سازمان‌های بین‌المللی، کاهش سطح روابط کشورهای پیشرفته با ایران، تکرار مداوم و مؤثر اتهاماتی مبنی بر دخالت ایران در امور داخلی کشورهای دیگر، باعث وحشت کشورهای کوچک منطقه از ایران شده بود (همشهری، ۲۴ خرداد ۱۳۸۴).

شاید بر همین منوال تنش‌زدایی یکی از اصول اصلی سیاست خارجی خاتمی به حساب می‌آید. تنش‌زدایی در روابط کشور به معنی روی آوردن به سیاست خارجی‌ای است که مبتنی بر سازگاری، همزیستی و همکاری در روابط با کشورهای دیگر می‌باشد. چنین سیاستی سعی دارد با اصلاح نارسایی‌ها، نابسامانی‌ها و مشکلات جامعه در پرتو رعایت و به‌کارگیری اصول دموکراسی، رفاه عمومی اعتلای فرهنگ جامعه را تأمین کند و در عرصه بین‌الملل با پیروی از اصول همزیستی، همکاری و همگرایی، براساس اعتماد و حسن نیت، روابط با کشورها را توسعه دهد و برخوردهای دوستانه و تعامل را جایگزین روابط خصمانه و تقابل کند و بدین ترتیب گامی به سوی نظام صلح بین‌الملل بردارد که ناشی از گفتمان عقلانی شکل‌گرفته در جامعه بود و بار اساسی این گفتمان را در بین سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، دانشجویان و فضای مطبوعاتی کشور متحمل می‌شدند. به اعتقاد خاتمی سیاست تنش‌زدایی اصولاً یک سیاست تاکتیکی نیست، بلکه یک راهبرد است که ایران از روی نیاز تعقیب نمی‌کند، بلکه به خاطر عقلانیت است که نگران وضع خود و جهان می‌باشد. به نظر می‌رسد شکل‌گیری این گفتمان عقلانی در سطح کلان اجتماعی متأثر از شأنیت طبقه متوسط و به رسمیت شناختن حضور آنان در عرصه سیاست بود.

۶. انقباض طبقه متوسط و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دولت محمود احمدی‌نژاد

یکی از حوزه‌های علوم اجتماعی که با پیروزی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سوم تیرماه ۱۳۸۴ هم از جنبه نظری و مفهومی و هم از بابت ترکیب کارگزاران جدید دستگاه دیپلماسی با تغییراتی گسترده همراه گردید، حوزه سیاست خارجی است. عرصه‌ای که نگاه کارگزاران جدید حکومتی نسبت به سرشت و ماهیت نظام بین‌الملل و نقش بازیگران اصلی آن در سرنوشت سیاسی و اجتماعی کل جهان با اعضای کابینه‌های قبلی بسیار متفاوت است (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

پیروزی محمود احمدی نژاد در انتخابات نهم ریاست جمهوری فصل جدیدی را در موضع‌گیری اقتصادی احزاب سیاسی گشود که اثرات آن کماکان ادامه دارد. اگر در سیاست خارجی هاشمی ملاحظات اقتصادی و در سیاست خارجی خاتمی ملاحظات سیاسی و اقتصادی طبقه متوسط نمودهایی داشت، احمدی نژاد شعار جذاب جناح چپ سابق یا همان مستضعف‌گرایی را که چندی در حاشیه قرار گرفته بود در خوانشی جدید تابلوی انتخاباتی خود کرد و نشان داد که این شعار در جامعه‌ای که نابرابری و توزیع نابرابر درآمد نسبتاً شدید است، تا چه حد جذاب می‌نماید. نکته دیگری که احمدی نژاد به دیگران آموخت این بود که می‌توان تأکید سیاسی را از طبقه متوسط، شهرنشین و خصوصاً مراکز استان برداشت و به سمت طبقه پایین و حاشیه‌ای و شهرستان‌ها و روستاها برد و در آنجا رأی مطلوب خود را جمع کرد. این در حالی بود که پیش از این همه تلاش‌ها برای جذب طبقه متوسط به کار می‌رفت. نماد عینی آن تلاش محمد باقر قالیباف برای جلب آرای این قشر از جامعه بود. انتخاب شعار عدالت متغیری بود که با واقعیت اقشار پایین جامعه ایران سازگاری تام داشت. احمدی نژاد نشان داد که اگر آزادی و دموکراسی نیاز جدی طبقه متوسط جامعه ایران است، عدالت و توزیع درآمد نیز به همان پایه برای اقشار پایینی حائز اهمیت است و چه بسا برد بیشتری نیز داشته باشد. بر این اساس در دولت احمدی نژاد، خواسته‌های طبقه متوسط (که در دو دولت قبلی بطور نسبی مورد توجه بیشتری قرار گرفته بود) به نفع درخواست‌های طبقه پایین کنار گذاشته شد و روند تضعیف طبقه متوسط آغاز گردید.

دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های احمدی نژاد و مسئولان سیاست خارجی دولت ایشان در چارچوب شعار عدالت محوری با موضوع‌های گوناگون از قبیل نفی نظام سلطه جهانی، ارزش‌هایی چون کسب رضای الهی از طریق عدالت‌گستری، آرمان‌هایی چون فراهم کردن زمینه‌های برپایی حکومت عادلانه جهانی از طریق احیای مجدد تمدن اسلامی، راهبرد سیاسی چون حفظ استقلال همه‌جانبه کشور و تعامل بین‌المللی بر مبنای عدالت، صلح و عزت برای همه و مبارزه با بی‌عدالتی، تبعیض، ناامنی و جنگ‌افروزی، راهبرد اقتصادی مانند خوداتکایی تولید، راهبرد دفاعی مانند حفظ آمادگی رزمی، لجستیک، علمی و فنی برای مقابله با تهدیدات، برقراری و تداوم روابط با کشورها بر اساس عزت، حکمت و مصلحت با راهبرد عدالت، همکاری با کشورهای اسلامی در جهت تشکیل قطب جدید بر مبنای ایدئولوژی اسلامی، تقدم نگاه منطقه‌ای در روابط بین‌الملل و برقراری روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی با جهان اسلام، حوزه آمریکای لاتین و ملل مستضعف جهان، حرکت در جهت تبیین و مقابله با ترفندهای نظام سلطه جهانی، حمایت از مردم مظلوم فلسطین و مقابله با اسرائیل، گسترش همکاری‌ها با کشورهای

غیرمتعهد و مستقل براساس منافع ملی و مصالح نظام اسلامی، ایجاد و برقراری رابطه سالم و فعال با هر کشوری جز رژیم اشغال‌گر قدس براساس عزت، حکمت و مصلحت، بسط و توسعه روابط علمی و تکنولوژیک با کشورهایی که در تعارض با منافع جمهوری اسلامی ایران قرار ندارند و همچنین برقراری و تداوم روابط اقتصادی با کشورها با توجه به مواضع سیاسی و بین‌المللی آنان نسبت به جمهوری اسلامی ایران، تقویت استراتژی چندجانبه‌گرایی در سطح بین‌المللی از شاخص‌های اصلی سیاست خارجی دولت محمود احمدی‌نژاد بود. سیاست خارجی ایران در دولت احمدی‌نژاد براساس مبارزه با نظام سلطه جهانی و استقرار عدالت شکل گرفت. در همین چارچوب دولت نهم و دهم شکل جبهه همبستگی و همکاری و تعامل سازنده با کشورهای آمریکای لاتین را در دستور کار خود قرار داد و به عنوان یکی از اصلی‌ترین محورهای سیاست خارجی خود تعریف نمود.

از زمان انتخاب احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران، سیاست خارجی ایران به شدت به دلیل پایگاه اجتماعی دولت، عدالت‌محور و ملهم از رویکردهای احساسی در نقد مناسبات نظام جهانی حرکت کرد. در رویکرد دولت جدید برخی از سیاست‌های دولت آقای خاتمی، که ملهم از خاستگاه طبقاتی‌اش بود به ویژه محوریت در روابط با غرب، به‌خصوص رابطه با اروپا مورد تجدیدنظر قرار گرفت. از طرف دیگر، گرایش جدیدی در سیاست خارجی ایران تحت عنوان سیاست نگاه به شرق مورد توجه قرار گرفت. تأکید بر سیاست نگاه به شرق در شرایطی صورت پذیرفته که تلاش‌ها برای حل اختلافات با غرب تاکنون نتیجه مطلوبی در بر نداشته است. در عرصه سیاست خارجی، آقای احمدی‌نژاد بعد از رسیدن به ریاست جمهوری ایران، تمام دستاوردهای تنش‌زدایی سال‌های دوره ریاست جمهوری قبلی را تماماً کنار گذاشت، در مسئله هسته‌ای رویکردی رادیکال در پیش گرفت، به نظام جهانی از منظر تجدیدنظرطلبی و تغییر مدیریت جهانی نظر افکند و به‌طور روزافزون به چپ‌گرایان آمریکای جنوبی و مستضعفان آفریقا نزدیک شد. این نگاه و تخصص هویتی در منطقه موجبات شرایط نه چندان مطلوب بین‌المللی ایران و تحریم‌های ظالمانه غرب را فراهم آورد که عامل اثرگذاری دیگری در تحدید نفوذ طبقه متوسط در سیاست خارجی و سخت شدن شرایط زیست آن در داخل شد.

دولت احمدی‌نژاد با مبتنی ساختن پایه‌های رفتار سیاست خارجی بر حاکمیت معنوی و اصول اخلاقی و عادلانه در تمام مناسبات جهانی بر این باور بود که عزت و کرامت تنها در سایه عدالت محقق می‌شود و عدالت و معنویت تنها پایه‌های ایجاد نظم و صلح در جهان محسوب می‌شوند. نفی نظام سلطه و تأکید بر نظام بین‌الملل عاری از

سلطه قدرت‌های استکباری و نفی تجاوزگری‌ها، جنایات و ظلم‌ها و تعدیات قدرت‌های بزرگ ناشی از اهتمام دولت نهم به عدالت‌محوری در عرصه سیاست خارجی است. بر اساس سیاست (اعلامی) دولت نهم عدالت‌خواهی باید مقرون به صلح‌طلبی و تهدیدزدایی به عنوان سه عنصر مهم سیاست خارجی ایران باشد تا صلح و آرامش را برای همه ملت‌ها به ارمغان آورد.

دولت نهم بر ضرورت تعامل بر ملت‌های عدالت‌خواه در جهان تأکید می‌ورزد؛ چرا که علاوه بر بهره‌گیری از بسیج توده‌ها به ویژه اقشار فقیر و مستضعف اجتماعی در داخل به عنوان پشتوانه سیاست خارجی، بر این باور است که تعاملات بین دولتی می‌تواند جمهوری اسلامی را در تحقق اهداف استقلال‌طلبانه و ضدسلطه‌گری به منظور برقراری عدالت اجتماعی در سطوح داخلی و حتی بین‌المللی و جهانی یاری رساند. این مهم مستلزم کاربرد ادبیات جدید در روابط بین‌الملل به منظور گسترش سطح تعاملات با ملت‌ها و مخاطب قرار دادن افکار عمومی جهانی بوده است. در این راستا دیپلماسی مردم‌محور به عنوان مبنای اعتمادسازی جهانی با حفظ اصول، ارزش‌ها و اقتدار در عرصه‌های بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. بر همین اساس و برای استیفای عدالت که عموماً خواست اقشار متوسط رو به پایین و پایین اجتماعی در داخل بود، سیاست خارجی دولت محمود احمدی نژاد حتی در سطوح جهانی سیاست خارجی نگاه به شرق و احیای جهت‌گیری سیاست خارجی جنوب-جنوب را در دستور کار خود قرار داد.

دولت نهم از سیاست نگاه به شرق به عنوان راهبردی برای برقراری تعادل و توازن بین نگاه به شرق و نگاه به غرب استفاده می‌کند. به عبارت دیگر در گذشته نگاه به غرب از وزن و سنگینی بیشتری در مقایسه با نگاه به شرق برخوردار بود. حال آن که دولت نهم خواهان برقراری روابط متوازن با شرق و غرب است. با این وجود نگاه به شرق به معنای نادیده گرفتن غرب نیست. بلکه به معنای آن است که از وزنه و توان شرق به‌ویژه کشورهایمانند روسیه، چین، هند و آذربایجان-ارمنستان و گرجستان و حتی کشورهای آسیای جنوب شرقی که کشورهای نوصنعتی نام گرفته‌اند، استفاده شود. سیاست نگاه به جنوب هم در راستای مقابله با سلطه‌گری شمال مورد توجه قرار گرفته است. منظور از کشورهای جنوب کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین است. عضویت ناظر ایران در اتحادیه آفریقا و حمایت از مبارزات مردم زیمبابوه به رهبری رابرت موگابه علیه سیاست‌های انگلستان و آمریکا و نیز حمایت از مبارزات ضد استعماری ضد امپریالیستی کشورهای کوبا، بولیوی و ونزوئلا بیان‌گر نگاه راهبردی به تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در عرصه بین‌الملل و استفاده از فرصت‌های بین‌الملل در راستای

منافع ملی است. با توجه به اهمیت آمریکای لاتین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نظر به این که بعضی از کشورهای آمریکای لاتین مانند بولیوی، ونزوئلا و کوبا سیاست‌های ضدآمریکایی دارند، تلاش ایران برای تشکیل جبهه ضد استکبار معطوف به کشورهای مزبور شده است؛ خصوصاً این که این کشورها با طرحی موسوم به "آلبا" در صدد مقابله با طرح آمریکایی ایجاد تجارت آزاد موسوم به "آلکا" شده‌اند تا با گسترش نئولیبرالیسم در منطقه به مقابله برخیزند. از این رو ایران با سیاست نگاه به جنوب خواهان ایجاد جبهه ضد استکباری برای مقابله با سیاست‌های استعماری قدرت‌های شمالی و نفی نظام سلطه در جهان است.

مهم‌ترین تحول در سیاست خارجی ایران با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴، تغییر جهت سیاست خارجی در چارچوب فکری سیاست خارجی اصلاح‌طلبانه، مداراجویانه به رهیافت انقلابی تهاجمی است. رهیافت‌هایی با زوایای نظری کاملاً متفاوت که نه تنها زبان و ادبیات متفاوت دارند، بلکه مهم‌تر از آن ملاک‌ها، معیارها و در مجموع دستگاه مختصات تحصیلی کاملاً متفاوتی داشته و پدیده‌ها را در دو منظومه کاملاً متفاوت مورد تجزیه و تحلیل و قضاوت قرار می‌دهند (ازغندی، پیشین، ۱۴۰).

به نوشته مارک گازیوروسکی، آرمان‌گرایی اسلامی محمود احمدی‌نژاد، در واقع بسیار آرمان‌خواهانه و حداکثری است. او عقیده دارد احمدی‌نژاد بعد از به قدرت رسیدن غیرمنتظره و با چرخشی ناگهانی به عقب، سیاست خارجی ایران را به سمت رادیکالیسم اسلامی دهه ۱۹۸۰ سوق داد و با در پیش گرفتن سیاست تجدیدنظرطلبانه با جهان خارج، در برهم زدن نظم حاکم بر نظام بین‌المللی و ایجاد نظم جدید بسیار کوشید. گازیوروسکی اضافه می‌کند که سیاست خارجی ستیزه‌جویانه جمهوری اسلامی، با رسالت ایدئولوژیک که برای خود قائل است، شدیداً به افزایش تنش‌های منطقه‌ای و جهانی انجامیده و به‌طور اجتناب‌ناپذیری فرصت‌های بین‌المللی را به چالش‌های پرهزینه برای کشور تبدیل کرده است (Gasiorowski, 2007: 125).

با روی کار آمدن احمدی‌نژاد و اعلام موضعی از قبیل متهم ساختن غرب به پیگیری آپارتاید هسته‌ای و علمی بر ضد ایران، تشدید ضدیت با سیاست‌های جهان‌گستر و یکجانبه‌گرایی آمریکا و اظهارات شدیداً ضدصهیونیستی و از سرگیری فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی اورانیوم، همه و همه نشان از آن دارد که دیگر عمل‌گرایی سال‌های ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی در سیاست خارجی ایران اولویت ندارد و مصلحت‌گرایی هم در مقام مواجهه با موج‌های بلند آرمان‌گرایی به فراموشی سپرده شده، چرا که جمهوری اسلامی ایران، دولت حداکثری است که به

تعبیر محمود احمدی‌نژاد اهداف و کار ویژه آن را کتاب و سنت مشخص می‌کنند و نه مصلحت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۴).

به هر ترتیب باید اذعان نمود طیف غالب و پایگاه اجتماعی محمود احمدی‌نژاد با تکیه بر دال‌های عدالت‌محوری چه در فضای سیاست داخلی و چه در فضای سیاست خارجی نه اقشار متوسط اجتماعی بلکه اقشار متوسط رو به پایین و حتی پایین اجتماعی بودند که خواست عدالت‌محوری آن‌ها و بر هم زدن معادلات جهانی در عرصه سیاست خارجی به وسیله محمود احمدی‌نژاد نمایندگی می‌شد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین پیشرفتی که نوکلاسیک‌ها در برنامه پژوهشی رئالیسم ایجاد کردند، در نظر گرفتن اهمیت و نقش سطح داخل به‌خصوص گروه‌های ذی‌نفوذ در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها بود. رئالیست‌های نوکلاسیک نظیر رایپسمن نشان دادند چگونه در سیستم‌های سیاسی مختلف نیروهای داخلی می‌توانند در سیاست خارجی ایفای نقش کنند. رایپسمن همچنین برای نشان دادن این تأثیر در جوامع پیشرفته متوقف نشد و بررسی سیستم‌های گوناگون با درجه متفاوت دموکراسی و نمایندگی را در دستور کار خود قرار داد. آنچه در تفکر وی مهم است درک این نکته است که میزان تأثیر نیروهای داخلی بر سیاست خارجی کشورها با درجه توسعه‌یافتگی آن‌ها نسبت مستقیم دارد. همان‌گونه که در این مقاله آمد هیچ کشور در حال توسعه و یا توسعه‌یافته‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که اندازه طبقه متوسط آن به موازات روند توسعه، رشد نکرده باشد. یعنی رابطه بین توسعه و رشد طبقه متوسط یک رابطه هم‌افزاست. از این منظر پویای توسعه یک کشور به بزرگ‌شدن طبقه متوسط آن انجامیده و از سوی دیگر کشوری که دارای طبقه متوسط بزرگ، کارآمد، متخصص و ماهر است با سهولت بیشتری بر چالش‌های توسعه خود فائق می‌آید. این رابطه روی دیگری هم دارد. بدین معنا که در این رابطه در صورت بر هم خوردن توازن تعادلی فوق هر کدام از فرصت‌هایی که طرفین معادله می‌توانند در اختیار هم قرار دهند قابلیت تبدیل شدن به تهدیدی جدی را دارند.

در این نوشته سعی شد نشان داده شود که با پایان شرایط اضطراری جنگ تحمیلی خواسته‌های طبقه متوسط جدید که از لایه‌های زیرین سیاست ایران سر بر آورده بود با واکنش‌های متفاوتی از سوی دولت‌ها مواجه شد. در دوران سازندگی هاشمی رفسنجانی نیاز به بازسازی روابط سیاسی و به خصوص بازکردن فضای اقتصادی

تا حد زیادی - خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناخودآگاه- تا حدی منبعث از خواست همین طبقه بود. مطالباتی که گونه سیاسی خود را در سیاست خارجی دوران خاتمی و در دکتترین تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان نشان داد. دولت محمود احمدی‌نژاد اما پایگاه اجتماعی خود را اقشار پایین و آسیب‌پذیر قرار داده و هم راستای با آن فضای سیاست خارجی را به سوی گفتمانی تجدیدنظرطلب تغییر داد. این به آن معنا بود که طبقه متوسط و خواسته‌های آن به رغم رشد نسبی در دو دولت قبلی، به نفع درخواست‌های طبقه پایین نادیده گرفته شد و واکنش طبقه متوسط به این حذف شدن، خود را در ناآرامی‌های سیاست و اجتماعی نشان داد. این تغییرات در کنار برخی سیاست‌های اقتصادی و با توجه به تحریم‌های غرب طبقه متوسط را هر چه بیشتر لاغر کرده و در تنگنا گذاشت. در دوران احمدی‌نژاد توجه به مطالبات طبقه متوسط در سیاست خارجی کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده و شرایطی به وجود آمد که اصلی‌ترین اولویت دولت حسن روحانی در حوزه سیاست خارجی حل و فصل مسئله هسته‌ای قرار گیرد. مسئله‌ای که بازگشت کشور به مسیر توسعه و برخورداری از ادامه حمایت، مشارکت و استفاده از ظرفیت‌های طبقه متوسط در پویای توسعه در گرو آن قرار دارد.

یادداشت‌ها

۱. به سایت بانک جهانی بخش ایران نگاه کنید: www.worldbank.org/en/country/iran.

منابع

الف - فارسی

- آل احمد، جلال (۱۳۴۰)، *غرب زدگی*، تهران: نشر قلم.
- ابراهیمی، پریچهر (پاییز ۱۳۷۶)، *طبقه متوسط جدید در جوامع غربی و ایران، فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی*، شماره ۹.
- اردستانی، حجر (۱۳۹۱)، *قدرت طبقه متوسط سنتی ایران*، تهران: نشر صفحه جدید.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸)، *چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر قومس.
- اسدی، علی‌اکبر (پاییز ۱۳۸۹)، *رنالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶*.

اسدی، بیژن (زمستان ۱۳۷۹)، ایران و خلیج فارس: سیاست تنش‌زدایی، گفتگوی تمدن‌ها، مناسبات جدید و صلح و امنیت منطقه، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، شماره ۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، **جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی**، تهران: نشر نی.

بشیریه، حسین (۱۳۸۵)، **دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر نگاه معاصر.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۴)، **تحول‌گفتمان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، نشر روزنامه ایران.

ربانی، رسول و ابراهیم انصاری (۱۳۸۵)، **جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی**، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.

رضائی، علیرضا (تابستان ۱۳۸۷)، تبیین دوره‌های سیاست خارجی ج.ا.ا از منظر تئوری‌های روابط بین‌الملل، **فصلنامه راهبرد**، سال شانزدهم، ش ۴۸.

روزنامه همشهری (۲۴ خرداد ۱۳۸۴)، گزارش چهار سال سیاست خارجی ایران.

مطلبی مسعود (زمستان ۱۳۸۶)، نقش و کارکرد سیاسی طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه جامعه‌شناسی**، شماره ۸.

مسعودنیا حسین، محمدی‌فر نجات (بهار، ۱۳۹۰)، طبقه متوسط جدید در ایران تهدید یا فرصت، **فصلنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۸۳.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.

موسوی شفائی، مسعود (۱۳۸۷)، **توسعه‌گرایی؛ الزام سیاست خارجی ایران**، چاپ اول، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.

نشریه حیات نو (۱۲ شهریور ۱۳۸۴)، بررسی سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد، غلبه اسطوره بر واقعیت.

هیل، کریستوفر (۱۳۸۷)، **ماهیت متحول سیاست خارجی**، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، چاپ اول، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب- انگلیسی

- Appadorai (1986), **National Interests and India's Foreign Policy**, Delhi: Kalinga Publications.
- Bill, J.A (1963), "The Social and Economic Foundations of Power in Contention", **Iran Middle East Journal**.
- Economist, (August 2014), **New Middle Classes in the World**: <http://www.economist.com/blogs/graphicdetail/2014/05/daily-chart-18>
- Fearon, James D. (June 1998), Domestic Politics, Foreign Policy and Theories of International Relations, **Annual review of Political Science**, Vol. 1.

- Gasiorowski, Mark (2 Summer 2007), The New Aggressiveness in Iran's Foreign Policy, **Middle East Policy**, Vol. X17.
- Kapsos, Steven & Bourmpoula, Evangel (2013), Employment and Economic Class in the Developing World, ILO, Research Paper, No. 6, **International Labour Office**.
- Kharas, homi (2011), the Emerging Middle Class in Developing Countries, **Brookings Institution**.
- Levi, Warner (March 1970), Ideology, Interests, and Foreign Policy, **International Studies Quarterly**, Vol. 14, -No. 1, pp. 1-31
- Moore, David (1974), "Government and Societal Influenced on Foreign Policy in Open and Closed Nations", in James N. Rosenau; **Comparing Foreign Policies**, N.Y.: Halstead.
- Ripsman, Norrin M. (2009), "Neoclassical Realism and Domestic Interest Groups", in **Neoclassical Realism State and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rigolini, Jamele & De la Torre, Augusto & Rigolini, Jamele (2010), the Rise of Middle Class, MIC Forum, **World Bank**.
- Slate, (September 2014), Definition of Middle Class Economists Developing Countries and Agencies Disagree:
http://www.slate.com/articles/health_and_science/science/2014/06/definition_of_middle_class_economists_developing_countries_and_agencies_disagree.html.
- Smith, Steve (1986), Theories of Foreign Policy: An Historical Overview, **Review of International Studies**, Vol. 12, p.15
- The Guardian, (20 Jan, , 2014), New-Middle-Classes-World-Poor:
<http://www.theguardian.com/commentisfree/2014/jan/20/new-middle-classes-world-poor>.